

کارکرد مدحی اساطیر در شعر خاقانی

دکتر رضا صادقی شهپر

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

چکیده

اساطیر ایرانی و سامی در شعر خاقانی بازتاب گسترده و متنوعی دارند و غالباً در قصاید مدحی او دیده می‌شوند؛ بدین صورت که گاه ممدوح به شخصیت‌های اساطیری تشبیه می‌شود و گاه بر آن‌ها برتری می‌یابد. قدرت خارق‌العاده و شکوه و بزرگی چهره‌های اساطیری که موضوعی آشنا و ملموس در ذهن مخاطب بوده، سبب شده است که خاقانی در مقام مدح، ممدوح خود را با آن اسطوره‌ها بسنجد یا بر آن‌ها برتری دهد و گاهی هم آن اساطیر را در برابر ممدوح، کوچک بشمارد؛ این کار نه تنها درباره اساطیر ایرانی بلکه در مواردی درباره اسطوره‌های سامی و برخی عناصر اسلامی هم رخ داده و شاعر گاه تا حد ترک ادب شرعی نیز پیش رفته است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی با هدف تبیین نقش و کارکرد اساطیر در شعر خاقانی جمع آوری شده است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که خاقانی نه سر ستیز و مخالفت با اساطیر ایرانی دارد و نه به باورهای مذهبی و دینی بی‌اعتقاد است؛ بلکه شاعر در هر دو حالت - چه آنجا که تشبیه می‌کند و چه آنجا که ممدوح را برتری می‌دهد و به کوچک شمردن اسطوره‌ها می‌پردازد - در پی رسیدن به مقاصد مدحی خود و اقناع ممدوح و جلب توجه مالی و معنوی اوست.

کلیدواژه‌ها: خاقانی شروانی، مدح، ممدوح، اسطوره، مقاصد مدحی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰

Email: r.s.shahpar@gmail.com

مقدمه

شعر سبک ارّانی (آذربایجانی)، شعری است که در قرن ششم هجری بالیده و رشد کرده و سبک شاعران حوزه شمال غربی ایران؛ یعنی منطقه ارّان و آذربایجان کنونی بوده است و شاعران بزرگی چون خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، ابوالعلائی گنجوی، مُجیر بیلقانی و فلکی شروانی از این منطقه برخاسته‌اند. آنچه باعث شده از شعر این شاعران در تاریخ ادبیات ایران به عنوان سبکی مجزاً یاد شود، شیوه متفاوت سخنوری آن‌ها، به‌ویژه خاقانی و نظامی است که تا حدود زیادی با سبک‌های پیش و پس از خود؛ یعنی سبک خراسانی و عراقی، متفاوت است. این تفاوت، هم در نوع نگاه و جهان‌بینی این شاعران و هم در زبان شعری و تصویری و بلاغی آنان، به روشنی قابل مشاهده است. شفیع‌ی کدکنی در مقاله «نکته‌های نویافته درباره خاقانی» به همین جنبه تصویری زبان شعر خاقانی نظر دارد که می‌گوید: «اگر بپذیریم که شعر، رستاخیز کلمات است و هنر شاعر، نوعی آشنایی‌زدایی از زبان است، خاقانی شروانی، یکی از نوادر شعر جهان به حساب می‌آید. بی‌گمان خاقانی یکی از شگفتی‌های ادبیات ایران است.» (۱: ۱۳۸۱)

بهره‌گیری شاعران ایرانی از داستان‌ها و اساطیر ایرانی و قصه‌ها و عناصر اسلامی و سامی در آفرینش تصاویر و مضامین شعری از آغاز شعر فارسی، متداول بوده و در آمیختگی ادبیات فارسی با اساطیر و قصص گذشته موضوعی بس روشن است. هرچند اوج بازتاب اساطیر در شعر فارسی، در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری است، اما پس از آن نیز - البته نه با قدرت و بسامد گذشته - در شعر فارسی به حیات خویش ادامه می‌دهد، چنان‌که این موضوع در میان شاعران سبک ارّانی به‌ویژه در شعر خاقانی شروانی نمود بارزی دارد. بنا بر گفته شفیع‌ی کدکنی بهره‌گیری از اساطیر در تصویرسازی‌های شاعرانه در دوره‌های مختلف دگرگونی‌هایی داشته است و بعد از دوره سامانیان و در عهد

غزنوی و سلجوقی، برداشت و تلقی شاعران از اساطیر به دو گونه تغییر می‌یابد: «نخستین دگرگونی، گسترش حوزه اساطیری نژاد سامی است که در کنار اساطیر ایرانی در صور خیال شاعران فارسی زبان جای خود را باز می‌کند و دومین دگرگونی که نتیجه مستقیم عوامل سیاسی و تاریخی است، خوارمایه شمردن و زبونی ارزش‌های اساطیری نژاد ایرانی است.» (شفیعی‌کدکنی ۱۳۸۶: ۲۳۹)

مسئله اساسی و نکته مهم درباره ظهور و نمود اساطیر در شعر شاعران سبک ارانی، مقاصد مدحی آن است، همچنین تصاویر و مضامین بکر و تازه‌ای که از طریق این اسطوره‌ها آفریده می‌شود. در همین تصویرسازی‌ها، به هنگام ستایش ممدوح، گاه وی با شخصیت‌های اسطوره‌ای مقایسه می‌شود و گاهی هم بر آن‌ها برتری داده می‌شود. این برتری دادن‌ها حتی درباره شخصیت‌های دینی و مذهبی هم دیده می‌شود و تا جایی پیش می‌رود که برای مخاطب این گمان پیش می‌آید که شاعر، چندان هم به مذهب و اعتقادات دینی پای‌بند نیست. شاید مهم‌ترین دلیل آن را بتوان در همین مقاصد مدحی جست‌وجو کرد که شاعر برای آنکه ممدوح و مخاطب مالی و سیاسی خود را اقناع کند و یا مخاطبان هنری خویش را مرعوب قدرت سخنوری و ظرافت‌های شعری خود سازد از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرد و در این راه، نه تنها به کوچک شمردن اساطیر ایرانی در برابر ممدوح می‌پردازد، حتی در مواردی باورهای دینی را هم زیر پا می‌گذارد و دچار ترک ادب شرعی می‌شود.

اهداف و سؤال پژوهش

هدف مقاله حاضر بررسی نمودها و کارکرد اساطیر در شعر خاقانی است و می‌خواهد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که آیا خاقانی بنا بر سنت عمومی شعر دوره غزنوی و سلجوقی - چنان‌که برخی محققان هم گفته‌اند - با اساطیر ایرانی

سرستیز و مخالفت دارد یا از آن تنها در جهت مقاصد شاعرانه و مدحی خویش سود می‌جوید و کوچک شمردن اساطیر ایرانی هم از همین موضوع نشأت می‌گیرد؟

فرضیه پژوهش آن است که شاعر برای رسیدن به مقاصد مدحی و اقناع مخاطبان مالی و هنری خویش، ممدوح را بر شخصیت‌های اساطیری و مذهبی برتری می‌دهد و گاهی هم به کوچک شمردن اساطیر می‌پردازد و گاه دچار ترک ادب شرعی می‌شود.

این پژوهش از نوع کتابخانه‌ای بوده و پس از گردآوری و دسته‌بندی اطلاعات، به صورت توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

این پژوهش از آن رو اهمیت دارد که علاوه بر نشان دادن گستردگی اشارات اساطیری در شعر خاقانی، این نکته مهم را روشن می‌سازد که خاقانی برای رسیدن به مقاصد مدحی و اقناع مخاطبان مالی و هنری شعر خویش، ممدوحانش را به شخصیت‌های اساطیری مانند می‌کند و یا بر آن‌ها برتری می‌دهد و این موضوع از روی ستیز و مخالفت با اساطیر ایرانی - چنان‌که برخی محققان گفته‌اند - نیست.

پیشینه پژوهش

پس از بررسی و پژوهش، مطلبی که با موضوع مورد پژوهش، (کارکرد مدحی اساطیر در شعر خاقانی) نزدیک باشد، یافت نشد، اما برخی مقالات مشابه در این حوزه هست که به آن‌ها پرداخته شد که عبارتند از:

علی حیدری (۱۳۸۴)، در مقاله «مدح‌گریزی فلسفه تجدید مطلع قصاید خاقانی»، نویسنده تجدید مطلع در قصاید خاقانی را به دلیل گریز از مدح و علاقه‌مند نبودن شاعر به آن و تلاش برای دوری از ستایش‌گری می‌داند و او را شاعری مدح‌گریز قلمداد می‌کند.

مریم ایرانمنش (۱۳۸۹)، در مقاله «قصاید مدحی خاقانی»، بر این باور است که خاقانی امیران و صاحبان قدرت را به خاطر وجود فضایل واقعی در نهاد ایشان یا با هدف ترغیب آن‌ها به آراسته شدن بدان فضایل و دوری از رذایل مدح کرده است. البته نویسنده هیچ دلیلی برای این ادعا بیان نمی‌کند و بیش از آنکه به تشریح و تبیین این موضوع پردازد به بیان ویژگی‌های شعر خاقانی و زندگی وی بسنده کرده است.

نرگس اسکویی (۱۳۹۳)، در مقاله «انقلابی در برابر مدح در شعر سبک آذربایجانی»، معتقد است که شاعران ارآنی برای گریز از مدح، در قصاید مدحی‌شان ساختارشکنی کرده‌اند؛ از جمله: تجدید مطلع‌های مکرر و پرداختن به تغزل برای گریز از مدح، نام نبردن از ممدوح در میان قصاید، کاستن از حجم ابیات مدحی و افزودن به تغزل، آوردن معانی متضاد با مدح نظیر فقر و استغنا، مفاخره، شکایت، موعظه و

البته به نظر نگارنده در این نوشتار نباید از این نکته غافل بود که با همه این احوال، گاه درخواست‌های صریح از ممدوح و حتی تهدید وی هم در قصاید برخی شاعران سبک ارآنی وجود دارد؛ همچنین اغراق‌های بسیار در مدح و کوچک کردن اساطیر و شخصیت‌های ایرانی و حتی اسلامی در برابر ممدوح، و این گونه اغراق‌ها در مدح نسبت به دوره پیشین شعر فارسی، نشان‌دهنده تغییر معیار ارزش‌های اجتماعی در این دوره و نیز تناقض وجودی برخی شاعران می‌باشد و یکسره هم نمی‌توان ایشان را مدح‌گریز دانست.

آرش امرایی (۱۳۹۳)، در مقاله «بهره‌های تاریخی مدایح خاقانی»، به بررسی فواید اشارات تاریخی این قصاید پرداخته و معتقد است که علی‌رغم بدبینی و نگاه منفی به شعر مدحی و شاعران مداح در طول تاریخ ادب فارسی، این‌گونه قصاید منبع مهم و مورد اعتمادی برای آگاهی از برخی وقایع تاریخی می‌تواند باشد.

محسن ذوالفقاری و زهرا موسوی و شهدائی (۱۳۹۲)، در مقاله «تصاویر کعبه و ترک ادب شرعی در شعر خاقانی»، بسامد تصویرسازی از طریق کعبه را در شعر خاقانی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که اگرچه بسامد تصاویر مثبت از کعبه در برابر تصاویر منفی، بیشتر است، اما تصاویر منفی، مهم‌تر و تأثیرگذارتر و نشان‌دهنده انحراف شاعری دین‌مدار از هنجارهای عقیدتی هستند.

ابراهیم واشقانی فراهانی و پروار (۱۳۹۵)، در مقاله «مروری بر حضور اساطیر ایرانی در شعر عصر سلجوقی با محوریت اشعار خاقانی»، مجموعاً شش شخصیت و پدیده اسطوره‌ای را کاویده‌اند، و بیشتر بر کاهش توجه به اساطیر ایرانی در عصر سلجوقی و جایگزینی روایات و شخصیت‌های اسلامی و سامی تأکید دارند و اینکه شاعران این دوره، عمدتاً از اساطیر برای تصویرسازهای شعری سود می‌بردند.

دو مقاله اخیر اگرچه در بخش‌های کوچکی برخی اشتراکات با مقاله نگارنده دارند، اما اولاً تمرکزشان بر سه گونه اساطیر ایرانی و سامی و اسلامی به طور توأمان نبوده و ثانیاً کارکرد مدحی و اقناع مخاطبان مالی و هنری آن را برجسته نکرده‌اند، چنان‌که در مقاله واشقانی فراهانی و پروار تنها در یک مورد به کارکرد مدحی اسطوره سیاهش اشاره شده و در مقاله ذوالفقاری و همکاران نیز تنها به کعبه پرداخته شده است.

در اسطوره و ستایش‌گری، نوشته صادقی شهپر و نوش‌آبادی (۱۳۹۴)، بازتاب اساطیر ایرانی و سامی را در اشعار خاقانی، مجیر بیلقانی و فلکی شروانی بررسی

کرده‌اند. ایشان پس از توضیح مفصل دربارهٔ هریک از اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای، به ذکر و مقایسهٔ ابیاتی پرداخته‌اند. در نگاه ایشان سه شاعر سبک ارآنی در اشعار خویش به جوانب مختلف اسطورهٔ مورد نظر، اشاره کرده‌اند. تفاوت اساسی این اثر با پژوهش حاضر در این است که بیشتر بر مقایسه و بسامد بازتاب اساطیر ایرانی و سامی و چگونگی آفرینش تصاویر هنری و بلاغی در شعر این شاعران اشاره دارد، اما در این مقاله به طور خاص، کارکردهای مدحی اساطیر ایرانی و سامی در شعر خاقانی و دلایل و انگیزه‌های رویکرد بدان و نیز برجسته کردن ابعاد مختلف شخصیتی ممدوحان از طریق توجه و تأکید شاعر بر صفات مشهور شخصیت‌های اسطوره‌ای، بررسی و تبیین شده است.

خاقانی و مدح

خاقانی شروانی از بزرگ‌ترین شاعران ایران است. پدر او نجیب‌الدین علی، مردی نجار و مادرش کنیزی طبخ از رومیان مسیحی بود که بعداً مسلمان شد. (صفا ۱۳۸۲: ۳۰۹) موطن شاعر، شهر شروان از بلاد ارآن بوده و تولدش در سال ۵۲۰ هجری قمری رخ داده است. بنابر اصحّ اقوال، او در سال ۵۹۵ هجری قمری در تبریز وفات یافته (فروزانفر ۱۳۶۹: ۶۱۲) و در محلهٔ سرخاب، در جایی که به نام مقبرةالشعرا مشهور است دفن شده است.

شعر خاقانی در قصاید، بسیار پیچیده و دیرباب است و مهارت شاعر در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین تازه و پیش گرفتن راه‌های خاص در توصیف و تشبیه مشهود است و قدرتی که او در التزام ردیف‌های دشوار نشان داده، کم نظیر است. این مضامین که با عبارات پیچیده و توصیف‌های غریب و تشبیهات و استعارات دور از ذهن بیان شده‌اند، فهم کلام وی را دشوار و خودش را شاعری دیر آشنا ساخته است. برخلاف قصاید، زبان شاعر در غزل‌ها بسیار

ساده و روان است و عواطف و احساساتی بسیار لطیف در آن‌ها دیده می‌شود و اگر که در قصاید، چهره‌ای عبوس و خشن از شاعر می‌بینیم، اما در پشت غزل‌ها مردی رقیق‌القلب و سرشار از عواطف و احساسات لطیف و نازک ایستاده است. از مضامین و موضوعات اصلی اشعار او می‌توان به این موارد اشاره کرد: کعبه ستایی‌ها و مدح حضرت محمد(ص)، پند و حکمت در ترک دنیا و توجه به آخرت، مرثیه‌ها، حبسیه‌ها، مفاخره‌ها، خمریات، خراسانی‌ها که در آرزوی رفتن به خراسان سروده شده‌اند که البته هیچ‌گاه میسر نشد، و مدح پادشاهان و وزرا و امرای دربار و وصف مجالس آن‌ها که بیشترین استفاده از اساطیر را در این بخش از اشعار شاعر می‌توان دید.

خاقانی علاوه بر ستایش حضرت محمد(ص) و کعبه، حدود شصت قصیده - یعنی تقریباً نیمی از کل قصاید دیوان - در مدح امیران و پادشاهان و صاحبان قدرت و بزرگان دارد. در این میان، مهم‌ترین ممدوحانش عبارتند از: فخرالدین شروانشاه منوچهر، جلال‌الدین اخستان‌بن منوچهر، همسر و خواهر شروانشاه، اتابک اعظم مظفرالدین قزل ارسلان ایلدگز، وزیر شروانشاه ابونصر نظام‌الملک، غیاث‌الدین محمدبن محمود بن ملکشاه، امام ناصرالدین ابراهیم.

مدح از آغاز با شعر فارسی همزاد و همراه بوده و مناسب‌ترین قالب شعری برای آن، قصیده است، موضوع آن ذکر کردن و ستایش خصایل نیک ممدوح است. در شعر مدحی خصلت‌های نیک ممدوح برجسته می‌شود و او بر هر چیز و هرکس برتری داده می‌شود و برای این کار، بهترین ابزار هنری، اغراق است. (رزمجو ۱۳۸۵: ۹۰) علت روی آوردن شاعران به مدح، غالباً طمع مال، جاه، مکنّت و صلّه‌هایی است که از پادشاه و ممدوح به شاعر می‌رسیده و البته این مدایح برای پادشاهان نیز وسیله تبلیغاتی بوده است. (رستگار فسایی ۱۳۷۲: ۱۵۹) «کاری که روزنامه‌های دولتی و رادیو و تلویزیون و مجموعه رسانه‌های تحت کنترل و رهبری دولت‌ها، امروز انجام می‌دهند، در گذشته بر عهده جماعت شعرا؛ یعنی

شاعران درباری بوده است.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۴: ۹۵) همچنین معیشت، یکی از مهم‌ترین علل روی آوردن شاعران به دربار سلاطین بود تا بتوانند با آسایش خاطر و به دور از غم نان، به سرودن شعر بپردازند. (وزین‌پور ۱۳۷۴: ۱۴۳)

نمود اساطیر در شعر خاقانی

خاقانی شاعری است که «عناصر ایرانی شعرش غنی‌ترین تصویر از اساطیر باستانی ماست و شاید بعد از فردوسی هیچ شاعری به اندازه او شیفته عناصر اساطیری ایرانی در شعر نباشد.» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۰: ۸۳) بازتاب گسترده و متنوع این اساطیر غالباً در قصاید مدحی خاقانی قابل مشاهده است؛ آنجا که امیر و پادشاهی را ستایش می‌کند و برای رسیدن به اهداف مدحی خویش از شخصیت‌های اساطیری و حماسی ایرانی یا شخصیت‌ها و اسطوره‌های مذهبی مدد می‌جوید.

این اسطوره‌ها قدرت بیان و نفوذ سخن شاعر را به طرز شگفت‌انگیزی افزایش می‌دهند؛ زیرا اگر دیگر عناصر خیال، ساخته و پرداخته ذهن شاعرند، این عناصر از قبل وجود داشته و در ذهن تاریخی مخاطب (پادشاه - خواننده) در نقطه اوج شکوه و اقتدار قرار دارند و به آسانی او را اقناع می‌کنند. شرایط اجتماعی و سختی معیشت، شاعر را وامی‌دارد تا تنها متاع خویش؛ یعنی کیمیای شعرش را به نقد بفروشد. از این‌رو، شاعر از تمام ظرفیت‌های شعری و ذهنی خویش استفاده می‌کند تا شعری درخور پادشاه و مخاطبانش عرضه کند. در چنین شرایطی، اسطوره‌ها که در ذهن مخاطب، نماد قدرت و شکوه و بزرگی هستند بهترین مشبّه‌به برای نشان دادن جایگاه و قدرت فراواقعی ممدوح هستند. شاعر در گام بعدی ممدوح را بر شخصیت‌های اساطیری برتری می‌دهد و برای نشان دادن نهایت علاقه و وفاداری خویش به ممدوح، گاهی به کوچک شمردن اساطیر و قهرمانان ملی می‌پردازد و اساطیر پهلوانی که مظهر قدرت و سبیل

شجاعت و نماد افتخار ایرانیان هستند چندان تنزل پیدا می‌کنند که از سوی شاعر به مرتبه میرآخوری و چاکری ممدوح گماشته می‌شوند. البته این موضوع هیچ‌گاه به معنی عناد و مخالفت با عناصر و اسطوره‌های ایرانی از سوی خاقانی نیست.^(۱) بلکه قدرت و شکوه و عظمت این پهلوانان و شاهان اسطوره‌ای است که شاعر را وامی‌دارد تا برای نشان دادن عظمت ممدوح و نائل شدن به هدف مدحی خود، از آشناترین عناصری که در ذهن خود و مخاطبانش به منزله نماد قدرت و شجاعت و بزرگی هستند بهره بگیرد و گاهی برای اغراق هرچه بیشتر، ممدوحانش را بر آن‌ها برتری دهد. دلیل دیگر این ادعا این است که خاقانی تنها به کوچک شمردن اساطیر ایرانی در چنین احوالی نمی‌پردازد، بلکه مقاصد مدحی چنین ایجاب می‌کند که شاعر برای رسیدن به مقصودش، عناصر اسلامی و مقدّسات را در برابر ممدوحش دون‌مرتبه و خوار می‌شمرد، چنان‌که مثلاً کعبه را گوش‌کشان به آستان‌بوسی پادشاه می‌آورد.

بنابراین، خاقانی در این‌گونه ستایش‌های اغراق‌آمیز و گاه کوچک شمردن اساطیر کهن، به مخاطبانش (مخاطب مالی و مخاطب هنری) می‌اندیشد که چگونه آن‌ها را باید اقتناع کند یا مرعوب قدرت سخن خویش سازد. به گفته شفیع‌کدکنی شاعران مداح دو مخاطب عمده داشته‌اند؛ نخست مخاطب سیاسی و مالی که همان پادشاه و ممدوح بوده و شاعران برای رسیدن به مال و جاه، به اغراق‌های بسیار شدید متوسل می‌شده‌اند، اگرچه در اغلب موارد حتی این ممدوحان و پادشاهان از درک شعرشان هم عاجز بوده‌اند. دوم مخاطب هنری که آن‌ها جماعتی از جنس خود این شاعران بوده‌اند که در دربارها به عنوان شاعر و دبیر و کاتب رفت و آمد داشته‌اند و شاعران مداح، خطاب هنری خود را متوجه این‌گونه افراد می‌کرده‌اند و تمام ظرافت‌ها و فن‌آوری‌های خود را به رخ آنان می‌کشیده‌اند تا آن‌ها را مرعوب سخنوری و معترف به بزرگی خود سازند. (۱۳۸۴: ۱۰۶) البته باید خاطر نشان کنیم که در مواردی نیز خاقانی از اسطوره‌های ایرانی و اسلامی برای تفاخر و مباهات به خویشان، بیان اندیشه‌های عرفانی و

عزالت‌گزینی استفاده کرده که تعداد این نمونه‌ها در برابر نمونه‌های مدحی بسیار اندک است.

تأمل در اشعار خاقانی نشان می‌دهد که اساطیر و قصص ایرانی و اسلامی و سامی در شعر مدحی خاقانی به دو شکل نمود یافته‌اند: الف - ممدوح به شخصیت‌های اساطیری تشبیه و با آن‌ها برابر دانسته می‌شود تا از این طریق بر جایگاه رفیع و قدرت او تأکید گردد. ب - ممدوح بر شخصیت‌های اسطوره‌ای و دینی برتری داده می‌شود و گاه این عناصر اسطوره‌ای در برابر قدرت و عظمت ممدوح، کوچک شمرده می‌شوند. یادآوری این نکته مهم است که در هر دو حال، هدفی واحد مورد نظر شاعر است و آن، اقناع ممدوح و رسیدن به مقاصد ستایش‌گرانه و جلب توجه مالی و معنوی اوست و همچنین اقناع مخاطبان هنری و شاعران و ادیبان حاضر در دربار پادشاه.

اساطیر ایرانی

تشبیه ممدوح به شخصیت‌های اساطیری

خاقانی ممدوح خود را به شخصیت‌های اساطیری چون اسفندیار رویین‌تن و بیژن تشبیه می‌کند که در هر نبردی پیروز است:

چو رویین‌تن اسفندیار است هر دم بر او فتح رویین‌دژ آسان نماید
(خاقانی ۱۳۷۵: ۲۲۲)

ور ز آبنوس روز و شبم لشکری برآید جز بهر نطح مدح چو تو مهتری ندارم
افراسیاب طبع من ای بیژن شجاعت عذر آورد که بهتر از این دختری ندارم
(همان: ۳۶۹)

گاه ذهن پویای شاعر، تصاویر و تشبیهات پی‌درپی را در هم می‌آمیزد و از اساطیر گوناگون استفاده می‌کند تا در نهایت اغراق و با جادوی کلمات، قدرت، شکوه و عظمتی خارق‌العاده برای ممدوح خویش بیافریند. چنان‌که معجون

پارادوکسی و زیبا از صفات نیکو و برتری‌های جمشید، سام، خضر، اسکندر، فریدون، رستم و حتی مهدی موعود را برای ممدوح قایل می‌شود:

خسرو جمشید جام، سام تهمن حسام خضر سکندر سپاه، شاه فریدون علم
(خاقانی ۱۳۷۵: ۴۰۹)

کیخسرو زستم کمان، جمشید اسکند مکان چون مهدی آخر زمان، عدل هویدا داشته
(همان: ۵۳۹)

رستم شخصیت اسطوره‌ای دیگری است که در شعر خاقانی، بسیار مورد تشبیه ممدوح واقع می‌شود. ممدوحانی چون شروانشاه منوچهرین فریدون و قزل ارسلان:

شاه ملائک شعار، شیر ممالک شکار خسرو اقلیم بخش، رستم توران ستان
(همان: ۴۴۶)

رستم توران ستان این خلف کز فرّ او الدُّغز را مُلک کیخسرو میسر ساختند
(همان: ۱۷۹)

در بیتی دیگر ممدوح را رستم ثانی می‌نامد که دانش و زیرکی زال و سام را یکجا دارد و از ترکیب رستم زال دانش برای او استفاده می‌کند:

رستم ثانی که در طبیعتش اول دانش زال و دهای سام برآمد
(همان: ۱۴۱)

خاقانی برای توصیف بزرگی و شکوه اتابک اعظم قزل‌ارسلان، او را فریدون زمان خویش می‌خواند که هیچ باکی از دشمنان ضحاک سیرت و اژدها کردار ندارد؛ زیرا از عالم بالا و عرش الهی، قدرت و عظمت یافته است، و دارای فرّ ایزدی است:

هست اتابک چون فریدون؛ نیست باک ار کافران خویشان ضحاک شور و اژدها شر ساختند
آب گرز گاو سارَش باد! کو را عرشیان آتش ضحاک سوز و اژدها خور ساختند
(همان: ۱۷۹)

نکته قابل توجه آن است که خاقانی از شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای، زمانی برای مدح استفاده می‌کند که آن شخصیت، ظرفیت مدحی داشته و دارای صفتی ستوده و بلند و در خور مدح باشد و این دلیلی است بر اینکه مقاصد

مدحی، مهم‌ترین انگیزه در بهره‌گیری از اسطوره‌ها بوده است. به طور مثال زال و سیمرغ در شعر مدحی خاقانی، آن جایگاهی را که دارند رستم ندارد؛ زیرا صفاتی چون عزلت‌گزینی و تنهایی و گوشه‌گیری سیمرغ و زال به هیچ حال مناسب ممدوح نمی‌باشد و در نتیجه، شاعر از آن‌ها بیشتر برای بیان درد تنهایی خویش و مباحثات به عزلت‌گزینی بهره گرفته است:

آن رهروام که توشه ز وحدت طلب کنم زالِ زرم که نام به عنقا برآورم
(خاقانی ۱۳۷۵: ۳۷۷)

برتری دادن ممدوح بر شخصیت‌های اساطیری

در دیوان خاقانی علاوه بر بیان بزرگی و شجاعت پهلوانان و شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی و تشبیه کردن ممدوح و پادشاه به این شخصیت‌ها برای نشان دادن قدرت و بزرگی ممدوح، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد و شاعر برای رسیدن به مقاصد مدحی خود و نشان دادن نهایت خلوص و وفاداری به ممدوح و اقناع وی، شکوه و عظمت هزاران ساله تاریخ اساطیری ایران را به نفع ممدوح نادیده می‌انگارد و ممدوح را بر پادشاهان و پهلوانان ایرانی برتری می‌دهد و گاه به کوچک شمردن اساطیر می‌پردازد.

خاقانی چاکران بارگاه ممدوح را بهتر از پهلوانانی چون گرگین و بیژن و پادشاهانی مانند اردشیر و اردوان می‌داند:

آستان‌بوسان او کز بیژن و گرگین مه‌اند آستین بر اردشیر و اردوان افشاندند
(همان: ۱۶۱)

وی نه تنها پهلوانان و شاهانی چون سام و رستم و هوشنگ را در جایگاه چاکران ممدوح می‌شاند، حتی جمشید را که در اساطیر ایران باستان پادشاهی قدرتمند و بی‌همتاست، صاحب بار و پرده‌دار و خدمت‌گزار ممدوح می‌داند!

سام نریمان چاکرش، رستم نقیب لشگرش هوشنگ هارون درش، جم صاحب بار آمده
(همان: ۵۵۵)

ممدوح چنان شوکت و هیبتی دارد که ضحاک، زخم نیزه او را چشیده است و جمشید که خود، سازنده جام و کاشف باده است، به جام وی حسرت می‌برد:
زان جام کوثر آگین، جمشید خورده حسرت زان رمح اژدهاسر، ضحاک برده مالش
(خاقانی ۱۳۷۵: ۳۱۰)

در تاریخ اسطوره‌ای ایران رستم نامورترین پهلوان است، اما رسالت مداحی خاقانی این پهلوان ملی و نامی شاهنامه را از مسند اسطوره‌ای خویش به زیر می‌کشد و او را با سپاهیان قزل ارسلان، هم‌پایه می‌کند، شاعر برای بالا بردن مقام و منزلت ممدوح خویش جان آزاده رستم را آلوده نوکری می‌کند و می‌گوید که روزگار رستم را دوباره خلق کرده تا نوکر و خدمت‌کار اصطبل ممدوح باشد!
کز پی میرآخوری در پایگاه رخس او آخشبجان جان رستم را مکرر ساختند
(همان: ۱۸۱)

گویند که مرز تور و ایران چون رستم پهلوان ندیده‌ست
آن کیست که در صف غلامانش صد رستم سیستان ندیده‌ست؟
(همان: ۱۱۶)

تأکید خاقانی در سایر ابیاتش بر عظمت و شکوه رستم و آگاهی وی از باورهای کهن ایرانی درباره این پهلوان، وقتی در کنار این‌گونه کوچک شمردن‌ها قرار می‌گیرد، تناقضی را پدید می‌آورد که این کوچک شمردن‌ها را هرچه برجسته‌تر و نارواتر می‌کند و موجب حیرت مخاطب می‌شود. همان‌گونه که پیشتر گفتیم این موضوع، از عناد و دشمنی خاقانی با اساطیر ایرانی یا از عوامل سیاسی و قومی و نژادی و مذهبی بر نمی‌خیزد؛ بلکه بیشتر از رسالت مداحی و آنچه این وظیفه ایجاب می‌کرده نشأت گرفته است. شاعر برای نشان دادن عظمت پادشاه و ممدوح خود و نیز خشنودسازی وی، چیزی را شایسته‌تر و بزرگ‌تر از این پهلوانان و شخصیت‌های اساطیری نمی‌یابد و از همین‌رو، دست به چنین اغراق‌های شاعرانه می‌زند تا به مقصود مدحی خویش برسد.

کیخسرو در میان شاهان ایرانی در بزرگواری و خداپرستی بی‌مانند و در عدل و داد منفرد و نماد خوبی است. این پادشاه نیکوسرشت، صاحب جام جهان‌نما و

دلش آینه گیتی نماست و در شاهنامه آینه‌ای که هفت کشور در آن پدیدار است. (یاحقی ۱۳۷۵: ۳۵۷) اما ممدوح خاقانی بر کیخسرو برتری دارد؛ زیرا اگر کیخسرو تنها می‌توانسته در جام‌جهان‌بین خود احوال این جهان مادی را بنگرد، ممدوح شاعر می‌تواند هر دو جهان مادی و معنوی را ببیند!

به شاه جهان، بین که کیخسرو آسا ز یک عکس جاش دو کیهان نماید
(خاقانی ۱۳۷۵: ۲۱۹)

و نیز کیقباد (احتمالاً قباد ساسانی) نوبت زن درگاه ممدوح و اردشیر، خوان‌سالار وی، رستم و گسته‌م نوکر و حامل نیزه و غاشیه اسب او هستند:
نوبه زنت کیقباد، میده دهن اردشیر نيزه برت تهمتن، غاشیه کش گسته‌م
(همان: ۴۱۵)

اساطیر و داستان‌های غیرایرانی (اسلامی و سامی)

داستان‌ها و شخصیت‌ها و عناصر اسلامی و سامی نیز در اشعار خاقانی به دو صورت در خدمت ممدوح قرار گرفته‌اند؛ الف) به صورت مشابه و تشبیه ممدوح بدان‌ها ب) به شکل برتری‌دهی ممدوح بر آن‌ها و گاه کوچک شمردن آن‌ها در برابر ممدوح.

تشبیه ممدوح به عناصر و شخصیت‌های اسلامی و سامی

خاقانی با تلمیح به آیه ۳۰ سوره بقره که به خلیفه بودن آدم (ع) در زمین اشاره دارد، ممدوح را به حضرت آدم (ع) تشبیه می‌کند و او را وارث آدم می‌داند که «ملک خلافت» را از او به ارث برده است.

چون آدم و داود خلیفه تویی از حقّ حقّ زی تو پناهد که پناه خلفایی
(همان: ۶۲۸)

چل صبح آدم همدمش؛ ملک خلافت ز آدمش هم بوده اسم اعظمش، هم علم اسما داشته
(همان: ۵۴۲)

رسیدن به «چشمه حیات» آرزویی بزرگ است که اسکندر از آن محروم ماند و خضر(ع) بدان دست یافت. خاقانی رسیدن به مجلس ممدوح را مساوی با دستیابی به چشمه آب حیات می‌داند:

زی چشمه حیات رسم خضروار، اگر چشم نظر به مجلس اعلی برافکند
(خاقانی ۱۳۷۵: ۱۹۹)

تقابل میان حضرت مهدی و دجال^(۲) سبب آفرینش تصاویر شاعرانه در شعر خاقانی شده است. وی در اشاره به دجال، از روایات اسلامی و مسیحی متأثر شده است.

دجال مظهر ظلم و گمراهی است و از این جهت در روایات اسلامی تقابلی با حضرت مهدی(ع) دارد که مظهر هدایت و دادگری است. خاقانی در مدح ممدوح خویش از این تضاد معنوی مهدی(ع) و دجال بهره می‌جوید و برای بیان دادگری ممدوح از صفات «دجال‌کش» و «شیطان‌شکن» استفاده می‌کند و ممدوح را به حضرت مهدی و آدم تشبیه می‌کند که کشنده دجال و شیطان هستند:

مهدی دجال‌کش، آدم شیطان‌شکن موسی دریا شکاف، احمد جبرئیل دم
(همان: ۴۱۱)

خاقانی متأثر از روایات مسیحی با آوردن «دجال» در مقابل «عیسی(ع)» زشتی کار دشمن دجال‌سیرت را نمایان‌تر می‌کند و پاکی و قداست ممدوح را برجسته‌تر می‌سازد:

گر او هست دجال خلقت به رغمش تو را کم ز عیسی مریم ندارم
(همان: ۳۶۲)

پادشاهی، قدرت و جلال و عظمت حضرت سلیمان و اینکه او هم پادشاه بود و هم پیامبر، موجب شده است که شاعر تصاویر مدحی خویش را با اغراق‌های شاعرانه بیاراید، چنان‌که بارگاه ممدوح را به بارگاه سلیمان(ع) مانند می‌کند و آسمان را در برابر بارگاه ممدوح، بسیار حقیر می‌داند:

پیش سقف بارگاهش خایه موری است چرخ کز شبستان سلیمانیش منظر ساختند
(همان: ۱۸۰)

و نیز، پادشاه را سلیمان دوم می‌خواند که حضرت عیسی(ع) مهمان خوان کرم و بخشش وی است و انسان‌ها و جنیان در فرمان او هستند:

در بارگه دوم سلیمان سیمرغ کرم عیان بینم
(خاقانی ۱۳۷۵: ۱۸۰)

چون خوان سخا نهد سلیمان عیسیش طفیلِ خوان بینم
(همان: ۴۰۱)

به دلیل آشنایی عمیق خاقانی با آیین مسیحیت، بسامد اشارات به داستان حضرت عیسی(ع) بیش از دیگر پیامبران است، اما نکته بسیار مهم و قابل تأمل آن است که شاعر از این داستان، کمتر برای مقاصد مدحی استفاده کرده و بیشتر برای مباحث به شعر و شاعری‌اش از آن بهره گرفته است. این موضوع چنان‌که پیشتر درباره زال و سیمرغ گفتیم، به ظرفیت مدحی داستان عیسی(ع) و مریم(ع) برمی‌گردد که غالباً عاری از این ظرفیت است و تنها مواردی چون شفابخشی عیسی(ع) و زنده کردن مردگان برای مدح به کار رفته‌اند نه جنبه‌های دیگر این داستان، چنان‌که شاعر عدالت ممدوحش شاه اخستان را به روح‌القدس تشبیه می‌کند که موجب باروری خزان شده و یا ممدوح همچون عیسی(ع) وی را زنده کرده است:

ز یک نفحه روح عدلش چو مریم عقیم خزان بکر نیسان نماید
(همان: ۲۲۱)

عازر ثانی منم یافته از وی حیات عیسی دل‌ها وی است داده تنم را شفا
(همان: ۵۷)

کعبه از دیگر عناصر اسلامی است که در شعر خاقانی جایگاهی خاص و مهم دارد و این موضوع از کعبه‌ستایی‌های شاعر آشکار است. وی از کعبه برای مقاصد مدحی استفاده می‌کند، چنان‌که پیشگاه جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان را کعبه می‌خواند:

کعبه است حضرت او کز چارپای تختش بیرون ز چار ارکان، ارکان تازه بینی
(خاقانی ۱۳۷۵: ۶۲۰)

برتری دادن ممدوح بر شخصیت‌ها و عناصر اسلامی و سامی

اگرچه بسامد برتری دادن ممدوح بر عناصر اسلامی و سامی در مقایسه با عناصر ایرانی کمتر است، اما از این نکته نباید غافل بود که رسالت مداحی و مقاصد مدحی، خاقانی را بر آن داشته است که حتی گاهی از خط قرمزهای اعتقادی بگذرد و آن‌ها را کوچک بشمارد و دچار نوعی ترک ادب شرعی شود.

خاقانی در اغراقی شاعرانه گوهر کمال ممدوح را چراغ جان حضرت آدم(ع) می‌داند و معتقد است که آن را خداوند در شش هزار سال آفریده است و بدین‌گونه حضرت آدم(ع) را طفیلی وجود ممدوح خویش می‌داند:

ای گوهر کمال مصباح جان آدم خورشید امر پخته در شش هزار سالش
(همان: ۳۱۲)

همچنین افضل‌الدین ساوی را بر خضر(ع) برتری می‌دهد و خضر(ع) را در برابر ممدوح طفل دبستانی می‌خواند و حیات جاودانه خویش را مرهون شعر چون چشمه حیوان ممدوح می‌داند:

تا عقل را خلیفه کتاب اوست، گرچه خضر پیر من است طفل دبستانش شناسمش
او خود مرا حیات ابد داد خضروار زان قطعه‌ای که چشمه حیوان شناسمش
(همان: ۱۹۹)

شاعر آب حیوان و دم مسیحایی را در برابر ممدوح چنان خوار می‌شمارد که حتی خاک پای او را از «آب خضر» و «دم مسیح» جان‌بخش‌تر می‌داند:

خاک پایش ز آب خضر و باد عیسی بهتر است قیمت یاقوت حمرا برنتابد بیش از این
(همان: ۴۸۵)

جدول ۱. کارکرد اساطیر ایرانی و سامی در شعر خاقانی

شخصیت‌های اساطیری و دینی	صفات منتسب به ممدوح در تشبیه	خوارشماری شخصیت‌ها در برابر ممدوح	تشبیه افرادی غیر از ممدوح به شخصیت‌های اساطیری و دینی
اسفندیار	۱- رویین تنی ۲- سرشت و خوی نیکو ۳- پهلوانی و فتح هفت‌خوان	-	۱- شاعر در هر هفته هفت خوان شعر را چون اسفندیار فتح می‌کند. ۲- رویین تنی شاعر در برابر حاسدانش ۳- شاعر از تربت پیامبر(ص) خاکی به هدیه آورده چنان‌که اسفندیار خواهرانش را از دژ رویین آورد.
بیژن	۱- شجاعت ۲- ممدوح مانند بیژن است و شاعر، همچون افراسیاب، دخترش را به او تقدیم می‌کند.	برتر بودن غلامان ممدوح از بیژن	۱- شعر شاعر چون شمعی روشن‌کننده چاه بیژن است و میژوه و گیو سپاسگزار وی هستند. ۲- شاعر مانند بیژن در چاه حاسدان گرفتار آمده است.
جمشید	۱- ممدوح صاحب جام جم است. ۲- ممدوح نامزد خاتم جمشید است.	۱- پرده‌دار ممدوح ۲- حسرت خوردن جمشید ۳- پستی گوهر جمشید نسبت به ممدوح	-
رستم	۱- توران‌ستانی و کشورگشایی ۲- شجاعت و شکست‌دادن دشمنان چنان‌که رستم، افراسیاب را شکست داد.	۱- نقیب لشکر ممدوح ۲- کمتر بودن از پهلوانان سپاه ممدوح ۳- میرآخور ممدوح ۴- نیزه‌کش ممدوح	۱- شاعر در برابر حاسدانش چون رستم پیکارجوست. ۲- شاعر مانند رستم گمان‌کش است و افراسیاب حاسدان را شکست می‌دهد.
زال	۱- دانشمندی و ارتباط با سیمرغ	-	۱- عزلت‌گزینی شاعر مانند زال ۲- پیری شاعر از حوادث ایام در جوانی چون زال. ۳- قناعت غمخوار شاعر است همان‌طور که سیمرغ غمخوار زال بود. ۴- غم، همنشین شاعر است چنان‌که سیمرغ همنشین زال بود. ۵- شاعر فقر و قناعت را که طردشده اهل روزگار است، اختیار کرده، چنان‌که سیمرغ زال طرد شده را پرورد.
سام فریدون	دها و زیرکی ضحاک‌کشی	چاکری ممدوح	- شعر و دانش شاعر چون گنج فریدون است.

هوشنگ	-	پاسبان درگاه ممدوح	-
ضحاک	زخم‌خورده رمح ممدوح	-	زنجیر پای شاعر مانند مار ضحاک است.
کیخسرو	-	۱- برتری جام ممدوح بر جام کیخسرو و نشان دادن دو کیهان. ۲- خاطر و ضمیر ممدوح برتر از جام کیخسرو است زیرا احوال دو جهان را نشان می‌دهد. ۳- سقای لشکر ممدوح	-
اسکندر	۱- ممدوح صاحب آینه اسکندری است. ۲- ممدوح، آینه اسکندر و آب حیوان را همزمان دارد.	حامل علم ممدوح	-
کیقباد	-	نوبت زن درگاه ممدوح	-
اردشیر	-	۱- خوان‌سالار ممدوح ۲- برتری چاکران ممدوح از اردشیر	-
گستهم	-	غاشیه‌کش ممدوح	-
حضرت آدم(ع)	۱- خلیفه‌الله بودن ۲- دانستن اسم اعظم ۳- شیطان‌شکنی	وجود حضرت آدم(ع) طفیلی وجود ممدوح است.	-
حضرت خضر(ع)	۱- درگاه ممدوح چشمه حیات است. ۲- شعر ممدوح چشمه حیوان است.	۱- خضر(ع) طفل دبستان ممدوح است. ۲- خاک پای ممدوح بهتر از آب حیوان است.	۱- کعبه مانند آب خضر حیات‌بخش حاجیان است. ۲- باده در حیات‌بخشی چون آب خضر است. ۳- شعر شاعر همچون آب خضر جان‌بخش است.
حضرت مهدی(ع)	دجال‌کشی	-	-
حضرت موسی(ع)	۱- دریا شکاف ۲- ثعبان بودن قلم ممدوح ۳- کف ممدوح چون کف موسی(ع) است و نیل از قلم (ثعبان) ممدوح جاری است. ۴- ید بیضای ممدوح کید دشمنان را بی‌اثر می‌کند.	۱- شعر شاعر همانند آتش موسی(ع) است. ۲- معجزه شاعر برآوردن آب خضر (شعر) از آتش موسی (دل) است. ۳- ید بیضا برآوردن شاعر از گریبان خود در مراقبه عرفانی.	-
حضرت محمد(ص)	جبرئیل دم بودن	-	-

۱- در خدمت بودن انس و جان	۱- سلیمان(ع) مور خوان کعبه است.	
۲- دانستن زبان مرغان	۲- خورشید که به برج حوت درمی آید	
۳- بازستاندن جم (سلیمان) خاتم	مانند سلیمان(ع) ماهیگیر است.	حضرت سلیمان(ع)
از دیو، ممدوح هم خاتم سنجری را از غزان می ستانند.	-	
۴- عظمت بارگاه سلیمان		
۱- حیات بخشی به مرده	۱- دم شاعر به عیسی تازه (شعر) حامله	
۲- شفابخشی به بیمار	است و مانند مریم عذرا معجزه گر است.	
۳- عدل ممدوح مانند روح القدس	۲- شاعر چون عیسی(ع) گرفتار فلک	حضرت عیسی(ع)
بارور کننده است.	۳- خاک پای ممدوح بهتر از نفس عیسی(ع) است.	
	(خراسان) راهش نمی دهند.	
۱- توفان انگیزی علیه دشمنان	۱- شاعر نوحه نوح(ع) در سوگ	
۲- عمر طولانی	فرزندش می خواند.	
۳- اسب ممدوح مانند کشتی	۲- مخالفان شاعر در بدی و سرسختی چون قوم نوح(ع) هستند.	حضرت نوح(ع)
نوح(ع) است.		
زیبایی صورت و سیرت	۱- صبح در زیبایی مانند یوسف است	
	۲- خورشید چون یوسف(ع) رسته از دلو است.	
	۳- بخت در بی مهری به شاعر و گرفتار زندان کردنش مانند بی مهری برادران به یوسف(ع) است.	حضرت یوسف(ع)
	۴- حاسدان خاقانی مانند حاسدان به حسن یوسف(ع) هستند.	
	۵- یوسف(ع) خاطر شاعر (اشعارش) اگر رخ بنماید حور دستانش را می برد.	
۱- آستان ممدوح چون کعبه است.	۱- کعبه مجاور درگاه ممدوح است.	
۲- صحن بارگاه ممدوح کعبه نشان است.	۲- به ولی نعمتی ممدوح بر خود اقرار می کند.	
	۳- جان فشانی بر درگاه ممدوح.	کعبه
	۴- ابراز بندگی و ارادت به ممدوح	
	۵- رشوه دهی کعبه به شاعر تا مکه را بالاتر از صفاهان نهد.	

جدول شماره (۱) کارکرد اساطیر ایرانی و سامی را در شعر مدحی خاقانی نشان می‌دهد و بیانگر بسامد بازتاب اساطیر در شعر اوست. از میان اساطیر ایرانی و سامی که مشبه به ممدوح قرار گرفته و ویژگی‌های مشهورشان به ممدوح نسبت داده شده است، ۱۸ مورد بر قدرت و پهلوانی، ۹ مورد بر دانش و زیرکی و آگاهی، ۹ مورد بر تقدس و پیغمبرگونگی و ۳ مورد نیز بر خصلت‌های نیک درونی و بیرونی ممدوح دلالت دارد. (نمودار ۲) همچنین کوچک شمردن مکرر (۳۰ مورد) شخصیت‌های اساطیری ایرانی (۱۹ مورد) و عناصر سامی و اسلامی (۱۱ مورد) نظیر جمشید، رستم، کیخسرو، خضر، عیسی، کعبه و... (نمودار ۳ و ۴) غالباً برای اثبات قدرت ممدوح و برتر نشان دادن وی صورت گرفته که آن نیز غالباً با هفده صفت دال بر قدرت و پهلوانی ممدوح همسو است. نتیجه آنکه قدرت و جنبه جنگ‌جویی و پهلوانی شخصیت ممدوحان بیش از همه برجسته و مورد تأکید و توجه خاقانی بوده و پس از آن نیز دانش و زیرکی و تقدس داشتن ممدوح قرار داشته است.

در تشبیه اشخاص دیگر غیر از ممدوح به شخصیت‌های اساطیری و دینی هم خود شاعر از همه بیشتر طرف تشبیه قرار گرفته است، چنان‌که ۷ مورد بر تفاخر شاعر به شعر خویش، ۶ مورد به شکایت از روزگار و مردمان، و ۴ مورد بر سرسختی و ایستادگی شاعر در برابر حاسدان و دشمنانش دلالت دارد.

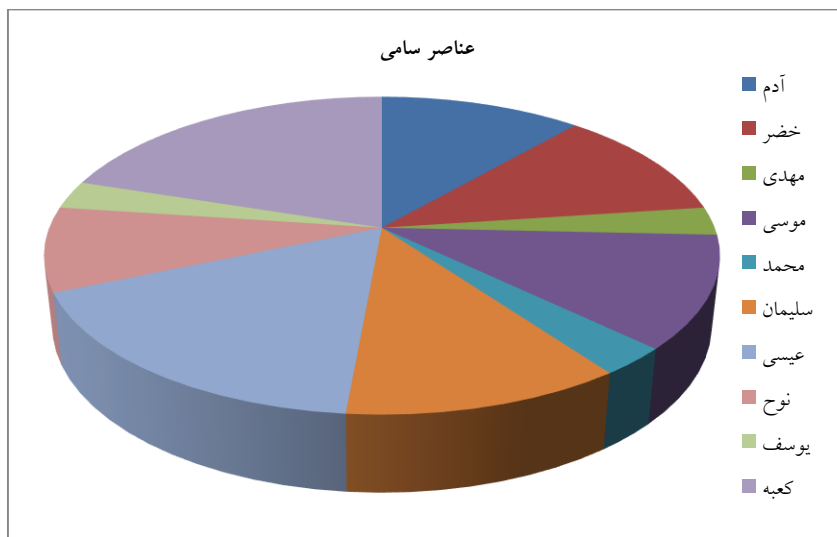
نتیجه

نمود اساطیر در اشعار مدحی خاقانی بر دو گونه است: الف) ممدوح به شخصیت‌های اساطیری تشبیه می‌شود تا از این طریق بر جایگاه بلند و قدرت فراواقعی ممدوح تأکید شود؛ ب) ممدوح بر شخصیت‌های اسطوره‌ای و دینی برتری داده می‌شود و گاه این عناصر در برابر ممدوح، خوار و حقیر شمرده

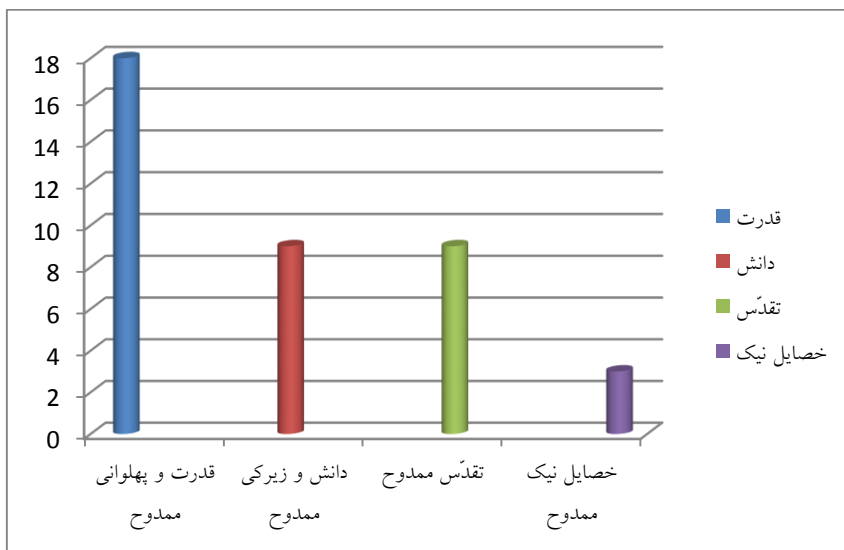
می‌شوند. شاعر در هر دو حالت مذکور، هدفی واحد را دنبال می‌کند که همان اقناع ممدوح و رسیدن به مقاصد ستایش‌گرانه و جلب توجه مالی و معنوی اوست. آنچه شاعر را وامی‌دارد تا در مقام مدح، ممدوح را با شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای بسنجد، قدرت خارق‌العاده و شکوه و عظمت پهلوانان و شاهان اسطوره‌ای و شخصیت‌های مذهبی است که در ذهن مخاطب وجود دارد و او برای نشان دادن قدرت و عظمت ممدوح و رسیدن به هدف مدحی خود، از آشناترین و ملموس‌ترین عناصری که از مقبولیت و شهرت برخوردار است و در ذهن خود و مخاطبان‌ش وجود دارد بهره می‌گیرد.

خاقانی نه تنها ممدوح‌ش را به شخصیت‌های اساطیری ایرانی و سامی تشبیه می‌کند، بلکه ممدوح را بر آن‌ها برتری می‌دهد و گاه به کوچک شمردن آن‌ها می‌پردازد، چنان‌که کعبه را گوش‌کشان به آستان‌بوسی پادشاه و ممدوح می‌آورد و یا مسیح(ع)، جمشید و رستم را به چاکری و میرآخوری وی می‌گمارد. این کار تنها زمانی رخ می‌دهد که شاعر به ستایش ممدوح می‌پردازد و لا غیر. آنچه خاقانی را در مواردی به کوچک شمردن اساطیر ایرانی و سامی و برتری نهادن ممدوح بر آن‌ها وامی‌دارد، از سر ستیز و مخالفت با اساطیر ایرانی یا بی‌اعتقادی به باورهای دینی نیست، بلکه غالباً از رسالت مدّاحی و مقاصد ستایش‌گرانه او نشأت می‌گیرد. شاعر برای اقناع و خشنودسازی ممدوح و مخاطب مالی خویش و رسیدن به صلّه و پاداشی در خور، به این‌گونه اغراق‌های شاعرانه متوسل می‌شود و گاه با ترک ادب شرعی، باورهای دینی و مقدّسات را نادیده می‌گیرد تا پادشاه و ممدوح‌ش را هرچه خشنودتر سازد و آسان‌تر به مقصودش برسد. همچنین در بررسی تشبیهات به شخصیت‌های اساطیری و دینی و صفات منسوب به ممدوحان‌ش نشان می‌دهد که خاقانی بر قدرت و پهلوانی و جنگاوری ممدوحان‌ش بیش از سایر ویژگی‌ها نظیر دانش و زیرکی و عدالت توجه داشته است.

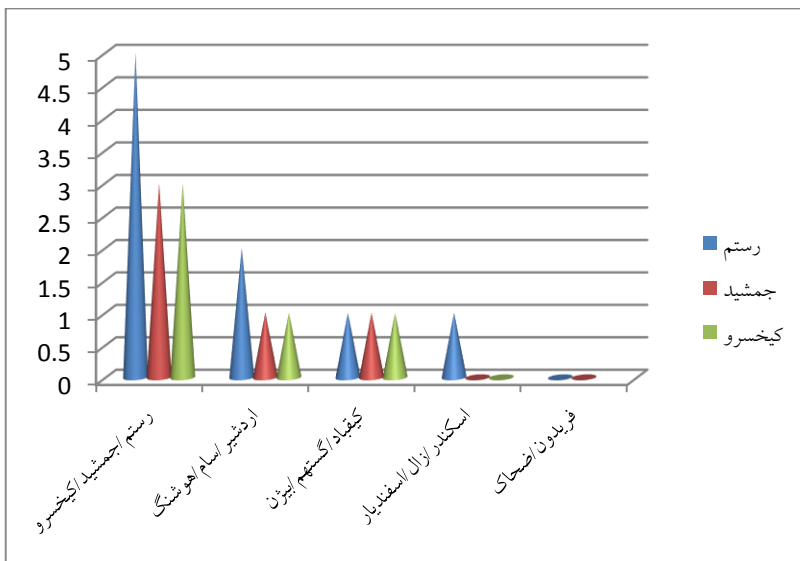
شکل ۲. نمودار دایره‌ای بسامد شخصیت‌ها و عناصر سامی در مدح



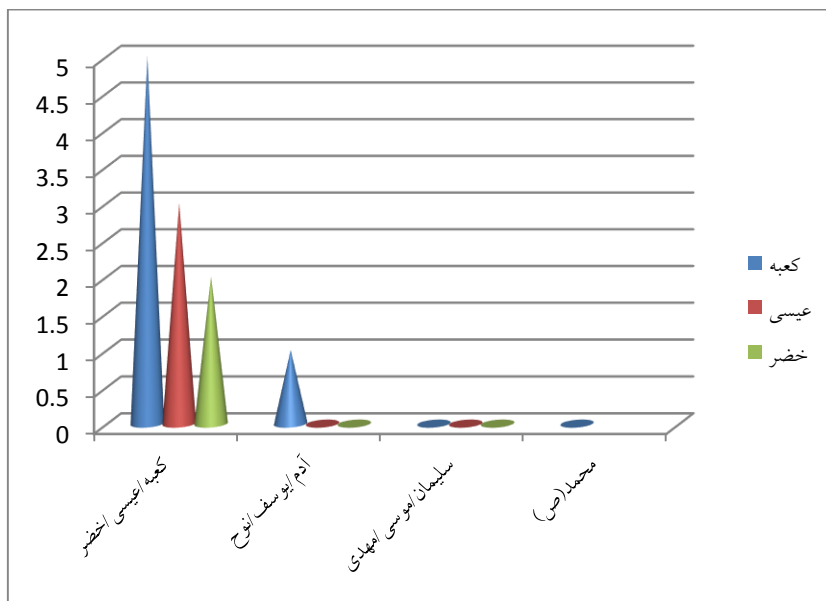
نمودار ۲. تأکید بر ابعاد شخصیتی ممدوحان از طریق تشبیه آن‌ها به اساطیر ایرانی و سامی



نمودار ۳. بسامد خوارشماری اساطیر ایرانی



نمودار ۴. بسامد خوارشماری شخصیت‌ها و عناصر سامی و اسلامی



پی‌نوشت

(۱) چنان‌که شفیعی‌کدکنی درباره شاعران عصر غزنوی و سلجوقی می‌گوید و عوامل قومی و نژادی و سیاسی و مذهبی را در آن دخیل می‌داند. (ر.ک. ۱۳۸۶: ۲۳۹ - ۲۳۸)

(۲) «در کتب لغت، دَجَّال به معنی کذاب ضبط شده و فعل آن را به معنی آب طلا و آب نقره دادن نوشته‌اند.» (خزائلی ۱۳۵۰: ۴۷۸) دَجَّال مردی کذاب است که در آخرالزمان ظهور می‌کند و مردم را می‌فریبد. در روایات اسلامی این شخص پیش از ظهور مهدی(ع) یا مقارن با وی، ظهور می‌کند و در یک دورهٔ چهل روزه یا چهل ساله، ظلم و کفر و پلیدی را در جهان می‌پراکند و حضرت مهدی(ع) او را دفع می‌کند. در باور مسیحیان نیز دَجَّال کسی است که با مسیح(ع) ضدیت دارد و خود را به دروغ مسیح می‌خواند و عاقبت هم به دست عیسی مسیح(ع) کشته می‌شود. «در یوحنا آمده است دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی(ع) را انکار کند، آن دَجَّال است که پدر و پسر را انکار نماید و در یوحنا وارد است؛ زیرا گمراه‌کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسای ظاهر شده در جسم را انکار کند و آن است گمراه و دَجَّال.» (هاکس ۱۳۷۷: ۳۷۵)

کتابنامه

- اسکویی، نرگس. ۱۳۹۳. «انقلابی در برابر مدح در شعر سبک آذربایجانی». *پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان*. س. ۱۲. ش ۲۳. صص ۲۶-۹.
- امرایبی، آر.ش. ۱۳۹۳. «بهره‌های تاریخی مدایح خاقانی». *سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*. س ۷. ش ۲۴. صص ۸۶-۶۹.
- ایرانمنش، مریم. ۱۳۸۹. «قصاید مدحی خاقانی». *مجلهٔ ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۲۷. صص ۱۸-۱.
- حیدری، علی. ۱۳۸۴. «مدح‌گریزی فلسفه تجدید مطلع در قصاید خاقانی». *مجلهٔ دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*. ش ۱۱. صص ۱۱۲-۱۰۱.
- خزائلی، محمد. ۱۳۵۰. *اعلام قرآن*. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. ۱۳۷۵. *دیوان*. تصحیح میرجلال‌الدین کزازی. چ ۲. تهران: مرکز.

ذوالفقاری، محسن و سیده زهرا موسوی و سید کیهان شهدائی. ۱۳۹۲. «تصاویر کعبه و ترک ادب شرعی در شعر خاقانی». مجله متن‌شناسی ادب فارسی. دوره ۴۹. ش ۲۰. صص ۵۸-۳۹. رزمجو، حسین. ۱۳۸۵. *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. چ ۵. مشهد. دانشگاه فردوسی مشهد.

رستگار فسایی، منصور. ۱۳۷۲. *انواع شعر فارسی*. چاپ اول. شیراز. نوید شیراز. شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۱. «نکته‌هایی نویافته درباره خاقانی». *دو فصلنامه علمی - پژوهشی زبان و ادب فارسی نشریه سابق دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. دوره ۴۵. ش ۱۸۵. صص ۹-۱.

_____ . ۱۳۸۶. *صور خیال در شعر فارسی*. چ ۱۱. تهران: نگاه.

_____ . ۱۳۸۴. *مفلس کیمیا فروش*. چ ۳. تهران: سخن.

_____ . ۱۳۹۰. *با چراغ و آینه*. چاپ اول. تهران: سخن.

صادقی شهپر، رضا و سمیه نوش‌آبادی. ۱۳۹۴. *اسطوره و ستایش‌گری*. چاپ اول. همدان: دانشگاه آزاد اسلامی همدان.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۸۲. *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۱. چ ۲۶. تهران: ققنوس.

فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۶۹. *سخن و سخنوران*. چ ۴. تهران: خوارمی.

واشقانی فراهانی، ابراهیم و سمیه پروار. ۱۳۹۵. «مروری بر حضور اساطیر ایرانی در شعر عصر سلجوقی با محوریت اشعار خاقانی». *مجله مطالعات ایرانی*. ش ۳۰. صص ۲۲۲-۲۰۹.

وزین‌پور، نادر. ۱۳۷۴. *مدح، داغ‌نگ بر سیمای ادب فارسی*. چاپ اول. تهران: معین.

هاکس، مستر. ۱۳۷۷. *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.

یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵. *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

References

- Amrāyī, Āraš. (2014/1393SH). “Bahre-hā-ye tārixī-ye madāyeh-e xāqānī”. *Sabk-šenāsī-ye Nazm va Nasr-e Fārsī (Bahār-e Adab)*. No. 24. Pp. 69-86.
- Forūzānfar, Badī’ozzamān. (1990/1369SH). *Soxan va soxanvarān*. 4th ed. Tehrān: Xārazmī.
- Hāks, master. (1998/1377SH). *Qāmūse ketāb-e moqaddas*. Tehrān: Asātīr.
- Heydarī, Alī. (2005/1384SH). “madh-gorīzī falsafe-ye tajdīd-e matla’ dar qasāyed-e xāqānī”. *Mjalle-ye Dāneškade-ye Olūm-e Ensānī-ye Dānešgāh-e Semnān*. No. 11. Pp.101-112.
- Irānmanēš, Maryam. (2010/1389SH). “Qasāyed-e madhī-ye xāqānī”. *Adab va Zabān*. No. 27. Pp. 1-18.
- Oskūyī, Narges. (2014/1393SH). “Enqelābī dar barābar-e madh dar š’er-e sabk-e āzarbāyjānī”. *Pažūheš-nāme-ye Adab-e Qenāyī*. No. 23. Pp. 9-26.
- Rastgāre Fasāyī, Mansūr. (1993/1372SH). *Anvā’-e š’er-e fārsī*. 1st ed. Šīrāz: Navīd-e Šīrāz.
- Razmjū, Hossein. (2006/1385SH). *Anvā’-e adabī va āsār-e ān dar zabān-e fārsī*. 5th ed. Mašhad: Ferdowsī University.
- Safā, Zabīhollāh. (2003/1382SH). *Tārix-e adabīyāt-e īrān*. 1st Vol. 26th ed. Tehrān: Qoqnūs.
- Sādeqī Šahpar, Rezā and Somayye Nūšābādī. (2015/1394SH). *Ostūre va setāyeš-garī*. 1st ed. Hamedān: Islamic Azad University of Hamedan
- Šafi’I Kadkanī, Mohammad Rezā. (2002/1381SH). “Nokte-hā-yī now-yāfte darbāre-ye xāqānī”. *Dofasl-nāme-ye Elmī Pažūhešī-ye Zabān va Adab-e Fārsī Našrīye-ye Sābeq-e Dāneškade-ye Adabīyāt va Olūm-e Ensānī-ye Tabrīz*. (2007/1386SH). *Sovar-e xīyāl dar š’er-e fārsī*. 11th ed. Tehrān: Negāh.
- _____. (2005/1384SH). *Mofles-e kīmīyā-forūš*. 3rd ed. Tehrān: Soxan.
- _____. (2011/1390SH). *Bā čerāq va āyene*. 1st ed. Tehrān: Soxan.
- Vāšeqānī-ye Farāhānī, Ebrāhīm and Somayye Parvār. (2016/1395SH). “Morūrī bar hozūr-e asātīr-e īrānī dar š’er-e asr-e saljūqī bā mehvarīyat-e aš’ār-e xāqānī”. *Motale’āt-e Irānī*. No.30. Pp. 209-222.

Vazīnpūr, Nāder. (1995/1374SH). *Madh dāq-e nang bar sīmā-ye adab-e fārsī*. 1st ed. Tehrān: Mo'īn.

Xāqānī-ye Šervānī. (1996/1375SH). *Dīvān*. Ed. By Mīrjalāloodīn Kazzāzī. 2nd ed. Tehrān: Markaz.

Xazā'elī, Mohammad. (1971/1350SH). *A'lām-e Qorān*. 1st ed. Tehrān: Amīrkabīr.

Yāhaqqī, Mohammad Ja'far. (1996/1375SH). *Farhang-e asātīr va ešārāt-e dāstānī dar adabīyāt-e fārsī*. 2nd ed. Tehrān: Pažūhešgāh-e Olūm-e Ensānī va Motāle'āt-e Farhangī.

Zolfaqārī, Mohsen and Seyyede Zahrā Mūsavī and Seyyed Keyhān Šohadāyī. (2013/1392SH). "Tasāvīr-e ka'abe va tark-e adab-e šar'i dar še'r-e xāqānī". *Matn-šenāsī-ye Adab-e Fārsī*. Year 49. No. 20. Pp. 39-58.